

قاضی و دن کیشوت

در سال ۱۳۵۰ جمعی از صاحب‌نظران ادبیات و ترجمه‌گفتگوی انجام دادند با آقای قاضی دربارهٔ دن کیشوت. این گفتگو که بخش‌هایی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم در دفتر اول کتاب امروز از انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی به چاپ رسیده است. افرادی که در این گفتگو شرکت دارند عبارتند از آقایان دکتر حسن مرندی، دکتر ابوالحسن نجفی، جهانگیر افکاری، دریابندری و کریم امامی. در مقدمهٔ گفتگو آمده است:

«... اکنون بیش از سی سال از انتشار نخستین ترجمه قاضی می‌گذرد و با این حال قاضی با شور و پشتکار یک جوان تازه نفس سرگرم کار است. آثار فراوانی که محمد قاضی از فرانسه به فارسی درآورده ممکن است ارزشهای متفاوت داشته باشند، اما همه آنها از حیث بافت محکم زبان و وسعت گنجینه لغات و ترکیبات کاملاً ممتاز هستند. در میان این آثار و بلکه در میان همه آثاری که در عصر جدید به فارسی در آمده‌اند، دن کیشوت مقام بلندی دارد. آقای قاضی تاکنون دو روایت از متن کامل دن کیشوت انتشار داده است. بررسی طرز کار قاضی به عنوان مترجم و مشخصات ترجمه دن کیشوت و تفاوت‌های دو روایت آن موضوعی است که برای خوانندگان و خصوصاً برای کسانی که به نحوی به کار نوشتن و ترجمه علاقمند هستند، می‌تواند جالب توجه باشد. غرض از گفتگوی زیر اولاً قدرشناسی مختصری است از کوشش‌های سی ساله محمد قاضی در راه ترجمه، ثانیاً کوششی است برای آشنایی با سوابق و علائق فکری و طرز کار مترجمی که بزرگترین اثرش رفته رفته مانند اصل خود به صورت یک اثر کلاسیک در می‌آید.»

حسن مرندی آقای قاضی، چه شد که شما به فکر ترجمهٔ دن کیشوت افتادید؟
محمد قاضی در سال ۱۳۱۷ من سناریوی دن کیشوت را ترجمه کرده بودم که بنگاه افشاری در برابر پرداخت چهل تومن حق چاپ را خرید. البته چهل تومن آن زمان هم کم پولی نبود.
ابوالحسن نجفی شما گویا کتابی هم در آن سال نوشته بودید؟
قاضی بله، کتابی به نام «زارا» یا عشق چوپان، که یک داستان کردی بود. ولی برویم سرکتاب اصلی دن کیشوت. آنچه من ترجمه کرده بودم سناریویی بود که فیلم صامت «دن کیشوت» را از روی آن ساخته بودند. وقتی «انتشارات نیل» به راه افتاد روزی به من پیشنهاد کردند که دن کیشوت را ترجمه کنم. من تا آن زمان تصور می‌کردم دن کیشوت همان سناریو است. نیلی‌ها گفتند که آن سناریو به درد نمی‌خورد. و این ترجمه لوئی ویاردو را از خارج وارد کردند و به من دادند.

جهانگیر افکاری در چه مدت دن کیشوت را ترجمه کردید؟
قاضی در چهار سال. بعد هم در مسابقه‌ای ترجمهٔ بنده را پذیرفتند. منتها یکی از شرایط آن مسابقه این بود که

کتاب از متن اصلی ترجمه شده باشد. این کتاب که از متن اسپانیولی ترجمه نشده بود. من نامه‌ای به داوران نوشتم که شرط شما برای زبانهای مانند انگلیسی و فرانسه و روسی و عربی ... می‌تواند درست باشد. اما برای آثاری که مثلاً به زبانهای یونانی یا چینی یا پرتغالی نوشته شده باشد ما مترجم نداریم که از زبان اصلی ترجمه کند. (همین زوربای یونانی اگر بنا بود از زبان اصلی به فارسی برگردد کی ترجمه‌اش می‌کرد؟) داوران هم نظر مرا درست دیدند و شرط را حذف کردند و ترجمه بنده اول شد.

نجفی اگر اشتباه نکنم همان هیئت سال پیش هم به شما جایزه‌ای داده بود؟
قاضی بله، ترجمه کتاب جزیره پنگوئن‌ها را دوم شناخته بود. آقای دکتر خانلری می‌گفت چون پاره‌ای نکات را رعایت نکرده بودی ترجمه‌ات دوم شد. مثلاً پاره‌ای کلمات آنا تول فرانس را که گنگ تصور کرده‌ای خواسته‌ای بشکافی و شرح و تفصیل داده بودی. این ترجمه را از اصالت انداخته است.

نجفی پس مسابقه مال مجله سخن بوده است؟
قاضی بله، مجله سخن دن کیشوت را اول شناخت. اما روزی آقای افکاری سؤال جالبی از من کردند که از کجا به این نثر دن کیشوت رسیدی. چگونه این قلم را پیدا کردی؟ سؤال بسیار جالبی بود. من فکر می‌کنم همیشه نثر اثر راهنمای مترجم است. مثلاً روزی خدمت آقای اعتمادزاده (به آذین) رفتم. ایشان ترجمه نان و شراب مرا خوانده بودند. پرسیدم چطور بود؟ گفتند خوب است. فقط من یک ایرادی دارم: بعضی جاها نثر کتاب ادبی و بالاست، بعضی جاها تا حد محاوره کوچکی و بازار تنزل می‌کند. چرا؟ بنده جواب دادم علتش همان نثر متن است که مرا اینجور راهنمایی کرده. دن کیشوت هم چون دارای نثری کهنه و کلاسیک است، من فکر کردم باید نثری برایش انتخاب کرد که به اصل اثر بخورد.

نجف دربان‌دوری من خیال می‌کنم آنچه گفتید کاملاً صحیح است. ولی سؤال افکاری را خوب جواب ندادید. منظور افکاری این بود که زبان این ترجمه را به اتکای کدام متون فارسی پیدا کردید؟ شما گفتید به راهنمایی نثر متن فرانسه کوشش کرده‌اید چیزی در همان سطح در فارسی پیدا کنید.

قاضی بله، درست است. از نثر سنگین اثر گذشته، مقداری هم محفوظات راهنمای من بوده است. تقارن زمان هم باید در نظر گرفته شود. کتاب بیش از سیصد سال پیش نوشته شده است، یعنی همزمان با دوران صفویه. در آن عصر در کشور ما تقریباً چنین نثری رایج بوده است.

دربان‌دوری این، مسئله بسیار جالبی را پیش می‌کشد. من شخصاً با این به اصطلاح نظریه موافق نیستم. نه این که با نثر دن کیشوت مخالف باشم. پیش از هر چیز باید بگویم که ترجمه دن کیشوت از ترجمه‌های نادر بسیار موفق است. در زبان فارسی کمتر دیده شده که ترجمه‌ای زبان مناسب را پیدا کرده باشد مثل ترجمه دن کیشوت. اما اگر فرض شود اثر فرنگی فلان عهد را به فارسی همان عهد برگردانید و مثلاً بگردید ببینید در آن زمان چگونه فارسی رایج بوده، در همه موارد نمی‌توانید به این نظریه عمل کنید. فرض کنید بخواهید ایلیناد هومر را به فارسی در بیاورید. زبان سه هزار سال پیش فارسی چگونه بوده؟ و به چه درد امروز می‌خورد؟ به اصطلاح زبان و جریانهای تکامل فرهنگهای مختلف را این جور نمی‌توان با هم تطبیق داد.

قاضی بله، درست است، هیچ قابل انطباق نیست.
دربان‌دوری پس برگردیم به اصل مطلب: برای پیدا کردن زبان خاص دن کیشوت در ترجمه به چه نوع آثاری نظر داشته‌اید؟

قاضی حقیقت را بگویم نثر کتاب خاصی را در نظر نداشتم. جز این که من روی متون فارسی مطالعاتی داشتم. مثلاً وقتی صحبت از این بود که دن کیشوت کتابهای قدیمی پهلوانی را می‌خواند، و همینها باعث شده بود که اینجور

رجزخوانیها بکند، نوشته به کتابهای حسین کرد و امیرارسلان و باقی کتابهای پهلوانی شباهت پیدا می‌کرد که من همه را خوانده بودم. مثلاً اجازه بدهید این تکه را از روی خود کتاب بخوانم.

نجفی از روی چاپ دوم؟

قاضی بله، چاپ دوم.

در آن اثنا که هر دو مستقیم پیش می‌رفتند سانکو به ارباب خود گفت: «ارباب، اجازه می‌فرماید که من چند کلمه‌ای با شما خودمانی صحبت کنم؟ از وقتی که آن جناب فرمان جابرانه رعایت سکوت را به بنده تحمیل فرموده‌اید بیش از چهار موضوع در دلم مانده و پوسیده‌اند ولی الان یکی از آن موضوعات بر نوک زبانم است که حیف است ناگفته ضایع شود. - دن کیشوت جواب داد: بگو، ولی زیاد طول و تفصیلش مده چون هیچ صحبتی اگر طولانی باشد شیرین نیست. - سانکو گفت: پس عرض می‌کنم: من در چند روز مشاهده کرده‌ام که سرگردان بودن حضرتعالی به دنبال ماجراها در این بیابانها و در پیچ و خم این جاده‌ها چقدر اندک فایده و کم ثمر است و به علاوه مخاطرات اتفاقی و پیروزیهای حاصله هرچه باشد چون کسی نیست که آنها را به چشم ببیند و از آنها مطلع شود هنرنمایی‌های حضرتعالی علیرغم نیت خیر شما و ارج و قدر آنها در ظلمت نسیان ابدی مدفون خواهند شد. بنابراین به نظر من، در صورتی که جنابعالی نظر بهتری نداشته باشید، صلاح در این است که ما هر دو به خدمت امپراتور یا شاهزاده‌الایی که در جنگی درگیر شده باشد درآئیم تا حضرتعالی بتوانید در خدمت آن بزرگوار زور بازو و نیروهای ذاتی و فراست خویش را که از این همه بالاتر است نشان بدهید. مسلماً وقتی آن عالی جناب که ما به خدمت او درمی‌آئیم پی به فضایل حضرتعالی ببرد هر یک از ما را به قدر لیاقت خویش پاداش خواهد داد، بعلاوه در دربار او کشیشان وقایع نگار نیز خواهند بود که داستان دلاوریهای شما را به رشته تحریر بکشند تا یاد آن در خاطره‌ها بماند. من از شخص خود چیزی نمی‌گویم زیرا هنرهای من از حدود افتخارات مهتری تجاوز نمی‌کند، با این وصف به جرات ادعا می‌کنم که اگر در آئین پهلوانی رسم بر این جاری می‌بود که دلاوریهای مهران را نیز ثبت کنند معتقدم که شاهکارهای من در حاشیه نمی‌ماند.

نجفی به عنوان مثال من مقایسه‌ای کرده‌ام میان ترجمه قدیمتان و ترجمه تجدید نظر شده‌تان. در ترجمه اول جایی چنین آمده: «داستان پسر خشک و نحیف و مضحک» و به جای آن در ترجمه دوم گذاشته‌اید: «داستان پسری خشکیده و نزار، و پژمرده و ناهنجار». انگار خواسته‌اید خشکیده و پژمرده یا نزار و ناهنجار را قافیه کنید. آیا عمدی در کار بوده است.

قاضی بله.

نجفی آیا فکر می‌کنید در متن اصلی هم سروانتس چنین عمدی داشته؟

قاضی نه در این مورد خاص. من خواسته‌ام کلمات زائد ترجمه نخست را حذف کنم، به سجع هم بی‌نظر نبوده‌ام.

دربابندری عرض کنم، ترجمه اولی شما را من خوانده‌ام. نگاه بسیار مختصری هم به چاپ تازه‌اش کرده‌ام. حالا تغییرات تازه چه اندازه است، چقدر بیجا و چقدر زائد است، من نمی‌دانم. اما مطلبی به نظرم می‌رسد و نمی‌دانم دوستان با من موافق باشند یا نه. روی هم رفته من ترجمه اولی شما را بهتر می‌پسندم. شاید به این علت که در روایت اولی، شما به راحتی و به صرافت طبع یعنی به قول خودتان به راهنمایی متن و ذوق پیش رفته‌اید و هر جا هم لازم دیده‌اید مختصر صنعتی از سجع یا قافیه به کار برده‌اید. در ترجمه دوم اشکال این است که توجه به سجع، شما را مقداری فریفته و نشسته‌اید روی جمله‌ها کار کرده‌اید. در نتیجه طراوت و خودجوشی عبارت‌ها مقداری از بین رفته و دچار تصنع و تکلف شده‌اید. بنده خیال می‌کنم روی هر اثر هنری، خواه نثر، یا نقاشی یا هر رشته دیگر، اگر هنرمند بیش از اندازه کار کند این دستکاریها کیفیت زنده اثر را از بین می‌برد. به نظر شما اینطور نیست؟

قاضی سعی من براین بوده که کلمه‌های سبکی را که به نثر کتاب نمی‌خورده بردارم و کلمه‌های سنگینتری به کار برم. با همه این کارها باید تذکر دهم که سراسر دو جلد ترجمه دوم تنها ۲۰ صفحه از ترجمه اول کمتر شده است. مثلاً در چاپ اول اگر «بیابان» بوده، بنده یک «برهوت» هم پشت آن افزوده‌ام. در اینجا همین کلمه زائد را حذف کرده‌ام.

نجفی من یک سؤال از آقای قاضی دارم. مسئله را به طور کلی مطرح کنیم: اگر مترجمی اهل این زمان بخواهد متن کهنه‌ای را ترجمه کند برای حفظ سیاق قدیمی چه باید بکند؟ توضیح می‌دهم: آیا باید کلمات ادبی قدیمی و کم استعمال و جمله‌های مسجع و مقفا به کار ببریم، یا این که اگر سیاق عبارت کهنه باشد کافی است؟ زیرا می‌دانیم که نه تنها کلمات بلکه سیاق عبارات هم عوض می‌شود. درباره کار دوم شما شاید در تغییر کلمه‌ها حق با شما باشد و کلمات بهتری پیدا کرده باشید. ولی جمله‌هایی از این قبیل که «به هیچ خاطری خطوط نکریدی، چه توانستی زاد» این یا‌های ماضی استمراری قدیم امروزه به نظر بنده خیلی بوی تصنع می‌دهد، بی آن که کهنگی سبک را حفظ کند. با نزدیکتر شدن ترجمه به متن کار تمام نمی‌شود. در این دو ترجمه جمله‌ها هیچ کدام غلط نیست و هیچ کدام از متن اصلی فرانسه دور نیست، منتها دو بیان دستوری پیدا شده که دومی مهجور است.

قاضی من کوشیده‌ام ترجمه‌ام هم زیبا باشد هم وفادار. برخلاف ضرب‌المثل معروف: ترجمه مثل زن است، اگر زیبا باشد وفادار نیست و اگر وفادار باشد زیبا نیست.

کریم امامی من می‌خواهم از کار آقای قاضی دفاع کنم. خیال می‌کنم ترجمه دن کیشوت برایشان بسیار عزیز است و تصور می‌کنم ترجمه ایشان هم مانند اصلش قرن‌ها بماند. فکر می‌کنم آقای قاضی خواسته‌اند آن را طوری صیقل بدهند که کسی اگر هم با اصل برابرش کند احتیاجی به دستکاری نداشته باشد.

قاضی در ترجمه اول خیال می‌کردم حق دارم مقداری آزادانه کار کنم. می‌دانیم که درست نیست مترجم اثری را آزاد ترجمه کند. باید متن بی‌کم و کاست به زبان دیگر برگردد. هنر ترجمه به همین است که مترجم نه چیزی از اثر کم کند نه چیزی به آن بیفزاید.

دربانندری باید عرض کنم که البته غرض محاکمه آقای قاضی نیست که ایراد بگیریم چرا این کار را کردید یا آن کار را نکردید. باید دانست که ما می‌توانیم هر کدام در عین حال عقیده خودمان را داشته باشیم. یعنی لازم نیست حتماً به توافق و نتیجه واحدی برسیم. حالا روی دو مسئله داریم بحث می‌کنیم: یکی وفاداری به ترجمه که من با آمادگی کامل حرف آقای قاضی را تأیید می‌کنم و قبول دارم که با حذف کلمات زائد یا مترادف ترجمه را به اصل نزدیکتر کرده‌اند. در روایت دوم ترجمه وفادارتر شده. ولی ترجمه فقط مسئله وفاداری به اصل نیست قسمت عمده آن بیان مطلب است. به این معنی که اگر کسی می‌آمد دقیقترین ترجمه «دن کیشوت» را هم ارائه می‌داد ولی این زبانی را که شما پیدا کرده‌اید و به کار برده‌اید پیدا نمی‌کرد، محال بود چنین ترجمه‌ای موفق شود. همه رمز توفیق و ارزش واقعی «دن کیشوت» قاضی در همینجاست. در زبان فارسی ترجمه‌های فراوانی هست که درست به همین علت که مترجم زبان مناسب برای متن را پیدا نکرده به جایی نرسیده‌اند و محتاج ترجمه تازه و شایسته‌ای هستند، یعنی کاری که از نو باید صورت بگیرد.

قاضی ببینید، مثلاً در ترجمه اول داریم: «فریاد برآورد که ای پهلوانان مقیم کاخ چه نشسته‌اید، این گل سرسبد پهلوانان می‌آید، بیدرنگ به استقبال او بروید و مقدمش را گرامی دارید.» «چه نشسته‌اید» و «مقدمش را گرامی دارید» جمله‌هایی است که در متن نبوده و من در ترجمه دوم حذف کرده‌ام.

نجفی در ترجمه اول داشته‌اید: «و بر چهره او بوسه آشتی زند، سپس دست او را...» در ترجمه دوم گذاشته‌اید: «وسط صورتش را ببوسد...» این شاید دقیقتر باشد. ولی لطف جمله ترجمه اول را ندارد.

دربابندری اجازه بدهید. ممکن است آقای قاضی همچنان به روایت دوم معتقد باشند که به متن نزدیکتر شده است. اینجا مسئله جالبی مطرح می‌شود: در ترجمه اول جمله‌ها یا عبارتهایی هست که شما افزوده‌اید. همینها شیرینی و لطف خاصی به ترجمه داده که وقتی مشغول ترجمه بوده‌اید به نظرتان می‌آمده که بجاست آنها را اضافه کنید.

قاضی آفرین، همینطور است.

دربابندری در نتیجه ترجمه بیشتر رنگ فارسی گرفته و بیشتر به دل من یا دیگران می‌نشیند. به همین ترتیب ترجمه دوم شما کمی خشک شده. این دیگر کاملاً مسئله سلیقه است. اگر از من پرسید من اولی را بیشتر می‌پسندم. عقیده آقای نجفی چیست؟

نجفی من هم اولی را بیشتر می‌پسندم.

افکاری حل این مسئله ساده است. آقای قاضی می‌گویند در متن فرانسه «چه نشسته‌اید» نداشت. فرانسه اصلاً «چه نشسته‌اید» ندارد. این ندا مثل «ای داد بیداد» و امثال آن اگر وارد ترجمه شود زبان خودمانی می‌شود. **دربابندری** پس آزادی مترجم در کجاست؟

افکاری هان، اصل این است که کشف کنیم چه چیزهایی می‌تواند بدون عوض کردن روح جمله بر ترجمه افزوده شود تا اصل مطلب راحت‌تر دستگیر خواننده زبان دوم شود.

قاضی در واقع شما دارید مرا تشویق می‌کنید که در چاپ سوم مقداری از عبارتهای حذفی را سر جای اول برگردانم!

افکاری بله، خوب حس می‌کنید که جای «چه نشسته‌اید» در ترجمه دوم خالی است، کسی هم نمی‌تواند بگوید ایرادی داشته. جمع همه اینهاست که می‌شود زبان.

دربابندری من فکر می‌کنم معنی دقت در ترجمه به هیچ وجه این نیست که مثلاً دو جمله را مقابل هم بگذاریم و ببینیم همه جمله‌ها با کلماتی که در متن هست در ترجمه آمده و احياناً محل آنها با اصل مطابق است.

مروندی مگر در برخی آثار مانند متون کهن مذهبی که به دلایل خاصی آن چنان نوشته شده، اگر کسی بتواند همان شیوه را پیدا کند بهتر است.

دربابندری بله، آفریدن سبک فارسی در برابر سبک فرنگی مسئله دشواری است. من اساساً خیال نمی‌کنم کلمات اصلی باید عیناً در ترجمه بیاید. شاید فرض اصلی‌مان در ترجمه باید این باشد که کلمات فلان عبارت انگلیسی را بیاوریم و برحسب دستور زبان فارسی بین آنها رابطه برقرار کنیم. باید دید مفهوم جمله با روح کلمات اصل یکسان هست یا نه. اینجا است که مترجم آن هم مترجم ورزیده‌ای مانند آقای قاضی حق دارد اندکی ظاهراً از متن خارج شود. این در واقع انحراف و تصرف نیست. نه آن طور که اشخاص به خود اجازه می‌دهند هرچور می‌خواهند ترجمه کنند و کم و زیاد کنند.

نجفی هستند کسانی که کلمه‌ای از متن کم نمی‌کنند، ایرادی هم از ترجمه‌شان نمی‌شود گرفت، منتها عبارتها نه فارسی است نه روان.

امامی بنده با تجربه شخصی خود که مترجم دوزبانه هستم دریافته‌ام که مترجمان ناتوان بیشتر به متن می‌چسبند و کلمه‌ای را کم و زیاد یا پس و پیش نمی‌کنند. ترجمه‌ای مثل حاجی بابا اصفهانی را در نظر بگیریم. مترجم به راستی به هر دو زبان تسلط داشته است. من در ترجمه از فارسی به انگلیسی توانستم چیزی را که به فارسی نوشته بوده‌ام عیناً به انگلیسی برگردانم. مطلب جور دیگری می‌شد. درست نوشتن به زبان انگلیسی می‌شد، نه ترجمه. خوب من نوشته خود را حق داشتم هرچور دلم می‌خواست کم و زیادش کنم. در کار مترجم این اشکال

هست که این جرئت را به خود نمی‌دهد.

دربابندری مترجم شایسته چرا نباید چنین جرئتی به خود بدهد؟ از این قضیه می‌توان به یک اصل رسید. اگر نویسنده‌ای که به دو زبان می‌نویسد به انگلیسی یک طور و به فارسی طور دیگر بیان مطلب می‌کند آیا مترجم با صلاحیت مجاز نیست همین کار را بکند؟ غرض صلاحیتی است که جامعه با فرهنگ تصدیق بکند نه خود مترجم و ناشر. تازه این هم باید حد و اندازه‌ای داشته باشد که مترجم با صلاحیت خود آن را درست تشخیص می‌دهد.

افکاری پیش از دست به کار شدن به ترجمه دن کیشوت آن را چند بار خوانده بودید تا رفتید تو قالبش؟

قاضی یک بار، اما در همان جمله اول در ترجمه *Lecteur inoccupé* که به طور خلاصه «خواننده بی‌کار» است سه روز تمام گیر کردم. قلمم روی کاغذ ماند و بالاخره این را پیدا کردم: «ای خواننده فارغ‌البال».

نجفی راستی هم ترجمه آن مشکل است.

افکاری این برای مترجمان فارسی باید درسی باشد که گاه یک کلمه ارزش ساعتها و روزها صرف وقت دارد تا قرینه فارسی‌اش پیدا شود. اینها را نمی‌شود از توی دیکسیونر در آورد. ترجمه در مقیاس عمده‌ای کشف زبان است.

قاضی یکبار هم وسط چاپ جای لغت *corps-mort* را خالی گذاشته بودم. هرچه خواستم جسد بگذارم دیدم ناجور است. پس از دو هفته ناگهان یاد «جنازه» افتادم و رفتم جایش را در چاپخانه پر کردم. درست دو هفته چاپ آن فرم را در چاپخانه متوقف گذاشته بودم.

نجفی وقتی کتابی در دست ترجمه دارید محصول روزانه کارتان چقدر است؟

قاضی به طور متوسط اگر سرحال باشم ۷ یا ۸ صفحه متن، یعنی ساعتی یک صفحه.

امامی بسیار خوب است.

نجفی من هم بیش از این نمی‌توانم.

قاضی بیش از این هم نمی‌شود.

افکاری چرا، بسته به آدمش.

قاضی بله، آقای گیورگیس آغاسی می‌گفت ۵ روزه یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای را تحویل می‌دهد. چه طور کار می‌کند من نمی‌دانم. مترجم دیگری هم که اسمش را نمی‌برم می‌گفت روزی ۶۰ صفحه ترجمه می‌کند. من سردر نمی‌آورم. مگر آنکه متن راحتی باشد.

افکاری یک کتاب را که تمام کردید، مدتی آنتراکت دارید تا کتاب بعدی را دست بگیرید؟

قاضی بنده گاه در ضمن ترجمه یک کتاب ترجمه کتاب دیگری را هم دست گرفته‌ام. از جمله در ضمن ترجمه آزادی یا مرگ ترجمه مفهوم انجیلیها را شروع کردم.

نجفی شما کار کدام مترجمان را می‌پسندید؟ خارج از حاضران در این جلسه.

قاضی بی‌هیچ تعارفی نمی‌توانم از کارهای آقای نجفی اسم ببرم.

نجفی از حاضران در این جلسه گذشته.

قاضی من به حضور یا عدم حضور کار ندارم. ترجمه‌های آقای نجفی سرگل ترجمه‌هایی است که از فرانسه به فارسی شده است. این را هم باید در نظر داشت که ما مترجمها مجال آن را نداریم که بنشینیم و ترجمه‌های یکدیگر را بخوانیم. پاره‌ای ترجمه‌ها هم هست که خواندنش سرسام می‌آورد. من ترجمه خیلی کم می‌خوانم. سابق می‌خواندم.